

# اورمزدا یا اهوره مزده

در پښتو

اورمزده که کلمه آریائی قدیم و در او یستا باشکال مختلف ثبت گردیده و ریشه آن هنوز در زبان پښتو زنده و مورد استعمال است.

گرچه این کلمه بعضاً اهوره مزده و وقتی اهورا مزدا، جائی مزدا اهورا و گاهی هم تنها به لغت اهورا یا تنها به لغت مزدا اکتفا شده بنظر می رسد (۱) ولی بهر شکل که باشد کلمه آن ترکیبی و در دین مزدا یسنا معنی خدای بزرگ و آفریننده تمام کائنات را در بر دارد.

دو کتور گایگر المانی آنرا فرما نفر ما و یاد شاه عالم غیب و شهود تعبیر کرده است و یکی از اوصافش «اشا» یعنی پاکی را بیان میکنند (۲) که این «اشا» بالغت «بنه» پښتو که این هم صفت و بمعنی خوب است ربط مستقیمی دارد. زیرا در زبان پښتو «بنه» صفت حقیقی خدا است و مجازاً در وصف مخلوقات نیز استعمال دارد و آنها هم وقتی که در بین افغانها کدام چیز را بصف «بنه» موصوف می سازد اکثراً یا گویند قبل از گفتن و یا شنوند بعد از شنیدن این جمله را با آن ضم میکنند «بنه خدای دی!» پس همان لغت «اشا» آریائی است که در پښتو تا حال لغت «بنه» بعوضش ایفای وظیفه

(۱) توضیحات آن در شماره ۱۲ آریانا در مقاله بناغلی بد خشی خوانده شود.

(۲) فصل اول - تمدن ایرانیا خاوری

می نماید. و اینکه طور مجاز بدون خدا برای دیگری نیز می آید این حقیقت و مجاز در لغت «اشا» هم موجود است مثلاً در اویستا حصه (کاسا) در موضوع عروسی «پور چیستا» دختر «سپین تمان» بعروس میگوید:

«سپین تمان میخواد هد ترا که از مقبولترین و زیبا ترین دختران او هستی عروس «جاماسپ» شوی، تابه «آشائی» و پاکی روح با او در هر خدمت کماک نمائی... (۱)»

حالا ببینیم که کلمه هور مزد اچطور ترکیبی است؟  
 طور بکه گویا بگر میگوید این کلمه از دو لغت «هور» بمعنی خداوند و «مزدا» بمعنی دانا مرکب است که هر دو معنی خداوند دانا می دهد و این خطاب مقدس پیوسته دروند دانا ذکر می یابد و چنین خطاب می کند:

«هوره مزد خجسته ترین روان، آفریننده جهان، تو پاکی!» (۲)  
 این است که ما این دو لغت را بصورت انفرادی در زبان پستو و پارسی زیر تدقیق میگیریم تا ریشه آن بمدد بگر این دو زبان آریائی در هر دوی شان بیابیم:

### ۱- لغت او ریا هور شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

این لغت بشکل «هور» در ادبیات پارسی چند معنی دارد، اول بمعنی افتاب که در سانسگریت جای آنرا لغت «سور» که اینهم بمعنی افتاب است گرفته (۳)

فر دوسی گوید:

از ویست شادی وز ویست زور      خداوند کیوان ونا هید وهور  
 یا:- سه جنگ گران شد درسه روز      چه در شب چه باهور گیتی فروز

(۱) شماره ۱۲ مجله آریانا ص ۴۴

(۲) تمدن ایران بنان خاوری - تالیف کما بگر العالی

(۳) فرهنگ نظام جلد ۵



ملی خود «اور» میگوئیم، ولی از اینجاست لازم میگردد تا تناسب بین آتش و خورشید که معنی یارسی هور است روشن شود و ما بتوانیم در روشنی آن مقصد را خوبتر درک کنیم. آتش که اهمیت آن در قانون مذهبی مزدیسنان لزوم تفصیل و بیان را ندارد در مناجات همواره با تا کید مخصوص همچو پسر «اهوره مزده» نامزد شده است و در دیانت مزدیسنا آتش یا کترین عنصر است از نور . . .

دو کتور گایدر این مطلب را چنین توضیح میکنند که میگوید :  
 « بعد از انوار مرئی فلکی سائر روشنائیها از آتش کسب روشنائی میکنند و تا آتش نباشد آن ها ظاهر شده نمیتواند زیرا هر نور در ظاهر فروغ و در باطن آتش است ، حتی انسان و تمام موجودات و جمله کائنات هر يك بفرا خور مكنونات آتشی در وجود دارند ، که موجود حیات شان بوده و مرگ آنها بواسطه غیبت آن آتش ممکن میشود . این عقیده که آفتاب چشم مزدا است بر اساس همین نظریه می باشد ، مثلاً نور خورشید را که مرئی و محسوس است ولی بدست انسان روشن نشده و مواد آنرا جز آفریننده اش نداند ملاحظه نمائیم ، هر يك از ما حس میکند چیزی در اشعه آفتاب است که انسانها از تکرستن به آن عاجز مینمایند و آنچه عبارت از شعله های آتشین است که موجب نور آفتاب شده است ، بدین سبب آفتاب مدنظر اوستا چشم درخشنده مزدا یاد شده که از بالا بزمین نگاه میکنند . . . » (۱)

علاوه بر توضیحات گایگر کلمه «ه-هر-بد» بمعنی خادم آتش ذکر شده و هم آنرا لقب زر نشت نامیده اند ، که اصل آن البته «هور بد» یا «اور بد» است ؛ و عر بها جمع آنرا «هرابذه» ساخته اند ؛ در مفاتیح العلوم می نگارد :

« الهربذ - خادم النار والجمع هرابذ ( ومن لغات الفرس الفهلویته ) ( ۱ )  
در جای دیگر گوید .

« الهرابذه ، هم عبدة النیران واحد هم هربذ ... » ( ۲ )

این لغت در ادبیات پارسی نیز در مورد زرتشت استعمال دارد که گوید :  
« ندانم که آن هربدرا که کشت؟ » ( ۳ ) ازین همه واضح شد که بین خورشید  
و آتش تناسب خیلی قریب موجود است و باین دلیل طبق قانون مزدیسنا قرابت  
آتش با هورا خوبتر ثابت گر دید و نیز می بر آید که کلمه « اور » پستو بمعنی  
آتش با کلمه « هورا » رابطه دارد .

۲ :- لغت مزدا :

گرچه این لغت بشکل موجوده که بمعنی دانا و صفت خداست در پستو دیده  
نمی شود ، ولی بتغییر جزئی لغت « مزدك » بمعنی عباد تگه و مسجد مستعمل  
وزند است ، که در محاوره قبائل کوچی ناصرو غیره بشکل « مزدك » موجود  
و در ادبیات قدیم پستو « نمز دك » آمده مثلا بنکارند وی شاعر غوری ما  
( ۵۶۹-۶۰۲ هـ ) در قصیده که در مدح سلطان شهاب الدین غوری سروده چنین  
گوید :

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

په رنیا اوسې ته تل ددین شهابه

نوم دی تلوه پردریخ په نمز دگونه ( ۴ )

پس لغت نمونه در پستو و لغت نماز در پارسی که بمعنی ستایش و نیایش و عبادت  
است با « مزدك و نمز دك » بی رابطه نیست . بلکه لغات نمئخنه ، لمانئخنه ، نمئخن  
نمئخلی ، نما نئحل نیز بالغت نمونه ، پستو و نماز پارسی تعلق میگیرد ، زیرا نمونه  
و نماز بمعنی مطلق احترام ، نیایش ، خضوع و ستایش می باشد و در لغات مذکور نیز  
همین مفهوم غرض است مثلا لهای آن در اشعار ذیل دیده میشود .

( ۱ ) مفاتیح العلوم الخوارزمی ص ۷۱

( ۲ ) « د د د د » ص ۲۶

( ۳ ) ایران نو - شماره ۳ - ۴ سال اول

( ۴ ) پته خزانه - قلمی ص ۲۲

لسونخ :

شپې ئې روئې په لما نخووی په ژرا اوپه نارو وی  
( دوست محمد کا کر )

نمنخنه :

کله کله خوار خوشحال و ته نظر کره دعاشق نمنخنه هیخ عیب ونسک نه ده  
( خوشحال خان )

نمنخن :

که نمنخن ویل دی نه کپزی له لاسه کله کله را ته کره خبره سپوره  
( عبدالقادر خټک )

نمنخلی :

خدای هغه په دوارو کونودی نمنخلی چه په ورخ ئې عدل و داد په شپه نمنخونه  
لمانخه :

چه به کسپووت په لمانخنه یابه کسپووت په ستاینه

لمانخل :

یوه ورخ جهاد افضل شوه شگاه علوم انسانی و مطالعات کلو کلو لمانخل

رتال جامع علوم انسانی ( دوست محمد کا کر )

همچنین لغت « نماز » در پارسی قدیم بمعنی مطلق خضوع، احترام و نیایش  
مستعمل بود، مثلاً عبدالحی بن ضحاک گردیزی می نویسد :- « چون امیر را  
بدیدند همه نماز بردند و خدمت کردند و بروی بیادشاهی سلام کردند .. » ( ۱ )

فردوسی گوید :

زمین را بپرسید و بردش نماز

همی بود پیشش زهانی دراز ( ۲ )

( ۱ ) زین الاخبار گردیزی ص ۷۵

( ۲ ) شهنامه ج ۵ ص ۲۱۵

قطره اش همچو جرعه کبوتر  
بهر خوابید گمان پیام سحر  
اینچنین می بشیشه ها افکن  
آفتما بی بجام ما افکن!

\* \* \*

ساقیا! جام دلنواز آور!      قدح آب کهنه باز آور!  
از خمستان رفتگان قدحی      شورشی 'مستی'، 'جنون'، 'فرحی'  
می نبینی که میکشان کهن      زادگان مهان درر زمن

طالاب جرعه شراب تواند

هر چه خواهند از جناب تو اند

ساقیا! فصل گل همی گذرد      آبروی بهار میریزد

نه طراوت درین چمن ماند      نه حرارت به انجمن ماند

چون خزان در پی بهار است      موقع عیش و نوش بار است

ساقیا! جرعه ای عنایت کن      جان نا شاد ما براحت کن

آب پر شور و پر زنارم ده!      بسکه افسرده ام شرارم ده!

تا که بزم کهن بجوش آید

جان افسرده درخروش آید

ساقیا! موسم بهار ترا نست      اطف تو آرزوی رندانست

گر می بزم دوستان از تلی جام علوم انجمن را سرور جان از تو

اندرین موسم نشاط انگیز      می نشاید به می کشان پرهیز

ساقیا! بین که دلبران چمن      جمله یاران و گلرخان زمن

جام عشرت بگلستان زده اند      کسل سرخی بجیب شان زده اند

پس توهم ساغر شرابی ده!

انجمن را به آب تانی ده!

از دامنه های سر سبز کوه خواجه امران!

روغانی، ۵ حوت ۱۳۲۶ ش.

ع' ح